



نظیرہا عنایہ منطوم

تألیف

مشت بہشت، جمید و خورشید، جامی و حلزون
یوسف و زلیخا و فرحاد و شیرین

تألیف

دکتر سیدمرتضی میرہاشمی



نظیره در اصطلاح ادبی به اثری گفته می‌شود که پدیدآورنده‌ی آن در خلق اثر به یکی از آثار برجسته‌ی قبل از خود نظر داشته باشد. نظیره‌گویی در ادب فارسی از قرن هفتم هجری آغاز شد و در طی چند قرن همواره مورد توجه گویندگان اعصار مختلف قرار گرفت. از میان نظیره‌های گوناگون که در موضوعات مختلف پدید آمده از جمله باید به نظیره‌های داستانی از نوع غنایی و عاشقانه اشاره کرد که سرایندگان آن بیش از همه به نظامی گنجوی شاعر پرتوان قرن ششم هجری توجه داشته‌اند.

نظیره‌های داستانی غنایی هر چند از قرن هفتم مجال ظهور یافت اما در برخی دوره‌ها همچون قرن نهم و در پی آن عصر صفوی از گسترش بیشتری برخوردار بوده است. اگر چه تفاوت‌های زیادی میان این آثار به لحاظ کمی و کیفی وجود دارد با این حال باید اذعان کرد که بهترین نظیره‌ها همان‌هایی است که در قرن‌های هفتم، هشتم و نهم به وسیله شاعرانی چون امیر خسرو لاهوری، خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی و جامی پدید آمده‌اند.

کتاب حاضر گوینش پنج نظیره‌ی داستانی برتر از شاعران نامی در عرصه‌ی داستان‌سرایی است. در این کتاب مؤلف کوشیده است تا از یک سو به خلاصه‌ی کردن داستان‌ها - البته تا آنجا که به پیکره‌ی داستان آمیسی نرسد - پردازد و از سوی دیگر بررسی و تحلیل داستان‌ها موضوعی است که از نظر نویسندگی کتاب پوشیده نمانده است.

نظیره‌های غنایی منظوم

شامل: هشت بهشت، جمشید و خورشید، همای و همایون،
یوسف و زلیخا و فرهاد و شیرین

دکتر سید مرتضی میرهاشمی



سرشناسه: میرهاشمی، مرتضی - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدیدآور: نظیره‌های غنایی منظوم شامل: هشت بهشت، جمشید و خورشید، همای و همایون، یوسف و زلیخا، فرهاد و شیرین / تألیف مرتضی میرهاشمی

مشخصات نشر: تهران، نشرچشمه، ۱۳۹۰

مشخصات ظاهری: ۳۲۲ ص.

شابک: 978-600-229-097-7

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: واژه‌نامه

یادداشت: نمایه

موضوع: منظومه‌های عاشقانه -- مجموعه‌ها

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰، ۶ن۹ / PIR۴۰۶۸

رده‌بندی دیویی: ۸۱۶ / ۶۲۰۰۸۴۵۴۳

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۴۹۳۳۱۰

رده‌بندی نشرچشمه: ادبیات - متون منظوم کهن

نظیره‌های غنایی منظوم

شامل: هشت بهشت، جمشید و خورشید، همای و همایون،

یوسف و زلیخا و فرهاد و شیرین

دکتر سید مرتضی میرهاشمی

لیتوگرافی: هماگرافیک

چاپ: حیدری

تیراژ: ۱۲۰۰ نسخه

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۰، تهران

۸۰۰۰ تومان

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار مخصوص نشرچشمه است.

info@cheshmeh.ir

www.cheshmeh.ir

شابک: ۷-۰۹۷-۲۲۹-۶۰۰-۹۷۸

دفتر مرکزی و فروش نشرچشمه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان بیرونی، خیابان وحید نظری، شماره‌ی ۳۵.

تلفن: ۶۶۴۹۲۵۲۴ دورنگار: ۶۶۴۶۱۴۵۵

فروشگاه نشرچشمه: تهران، خیابان کریم‌خان زند، نش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷. تلفن ۸۸۹۰۷۷۶۶

فهرست

۱۳	مقدمه
۱۹	بخش اول: هشت بهشت سروده امیر خسرو دهلوی
۲۱	سرآغاز
۲۲	چکیده داستان
۲۲	شخصیت‌های داستان
۲۵	چکیده نخستین افسانه
۲۷	چکیده افسانه دوم
۲۹	چکیده افسانه سوم
۳۱	چکیده افسانه چهارم
۳۴	چکیده افسانه پنجم
۳۷	چکیده افسانه ششم
۴۰	چکیده افسانه هفتم
۴۱	شخصیت‌ها در هفت افسانه
۴۴	داستان هشت بهشت
۴۷	گفتار در آراسته شدن حور قصور این فرادیس پر حور بی قصور
۴۸	نافه گشادن خلق بهرام روز شنبه از بهشت دوم
۵۳	کوثر کشیدن بهرام روز یکشنبه در بهشت سوم
۵۹	مجلس آراستن بهرام روز دوشنبه در بهشت چهارم

- ۶۳ گلگشت بهرام روز سه‌شنبه سوی بهشت پنجم.
- ۷۰ عشرت بهرام روز چهارشنبه به بهشت ششم.
- ۷۷ صندلی نهادن بهرام روز پنج‌شنبه در بهشت هفتم.
- ۸۴ معطر کردن بهرام روز آدینه بهشت هشتم را و درگنبد کافوری.
- ۸۹ سرانجام بهرام.
- ۹۱ بخش دوم جمشید و خورشید سرودهٔ سلمان ساوجی.
- ۹۳ سرآغاز.
- ۹۴ چکیدهٔ داستان جمشید و خورشید.
- ۹۷ شخصیت‌های داستان.
- ۱۰۰ داستان جمشید و خورشید.
- ۱۰۰ دیدن جمشید خورشید را اندر خواب.
- ۱۰۳ آگاهی فغفور شاه از حال جمشید.
- ۱۰۴ راز گفتن جمشید با پدر و مادر.
- ۱۰۵ از خواب گفتن جمشید با مهرباب.
- ۱۰۶ سفر جمشید به روم.
- ۱۱۰ روان شدن جمشید از ولایت پریان به سوی روم.
- ۱۱۸ گفتگوی جمشید با شمع.
- ۱۲۴ طلب کردن خورشید جمشید را.
- ۱۲۵ باز گفتن خورشید از احوال جمشید به کتایون.
- ۱۲۶ اندرز مهرباب به جمشید.
- ۱۲۸ در بند افتادن خورشید به دستور افسر.
- ۱۳۰ رفتن مهرباب در پی جمشید.
- ۱۳۰ جمشید در درگاه قیصر.
- ۱۳۱ نامهٔ جمشید به خورشید.
- ۱۳۳ رفتن جمشید به دژ خورشید و دیدن او.
- ۱۳۷ آمدن شادیشاه به خواستگاری خورشید.
- ۱۳۸ هنرنمایی جمشید و شادیشاه در حضور خورشید و افسر.

فهرست ۷

- بازگشتن شادیشاه به شام ۱۳۹
- لشکر کشیدن جمشید به شام ۱۴۰
- بازگشتن جمشید به روم و دامادی او ۱۴۲
- بخش سوم: همای و همایون سروده‌ی خواجوی کرمانی** ۱۴۵
- سرآغاز ۱۴۷
- چکیده‌ی داستان همای و همایون ۱۴۸
- شخصیت‌های داستان ۱۵۱
- داستان همای و همایون ۱۵۵
- رسیدن شه‌زاده به باغ پریان و عاشق شدن بر صورت همایون ۱۵۶
- رفتن شاهزاده همای با بهزاد به طلب همایون ۱۵۸
- به پادشاهی نشستن شاهزاده همای به خاور زمین ۱۵۹
- رفتن بهزاد به باغ و عاشق شدن بر آذرافروز ۱۶۰
- عتاب کردن شمس‌ه خاوری با آذرافروز ۱۶۱
- رسیدن فخرشاه به نخجیرگاه به خدمت شاهزاده همای ۱۶۳
- دیدن شاهزاده همای همایون را در خواب و روی نهادن به شهر چین ۱۶۴
- رفتن همای به زرینه دز و کشتن زند جادو ۱۶۶
- سخن گفتن پری زاد با همایون و وصف جمال شاهزاده همای ۱۶۸
- رفتن شاهزاده همای به بارگاه فغفور و دیدن همایون ۱۶۹
- گفتگوی شاهزاده همای با شمع و گریستن او ۱۷۱
- روی آوردن همای به بارگاه فغفور و رسیدن به کوکبه همایون ۱۷۱
- رفتن همای با فغفور به نخجیر و بازگشتن او برای دیدن همایون ۱۷۲
- رفتن همای از قصر همایون و گرفتار شدن در بند فغفور ۱۷۴
- نالیدن همای و وصف درازی و تیرگی شب ۱۷۵
- رهایی همای از بند به دست سمن‌رخ دختر سهیل جهانسوز ۱۷۶
- آمدن همای به پای قصر همایون و گفتگو با او ۱۷۷
- پاسخ همایون به همای ۱۷۷
- پاسخ همای به همایون ۱۷۸

- ۱۷۸ پاسخ دادن همایون همای را
- ۱۸۰ بازگشتن همای ازکنار قصر همایون
- ۱۸۰ خطاب کردن همای با ابرو طیره شدن با برف و باد
- ۱۸۱ پشیمان شدن همایون و رفتن در پی همای
- ۱۸۲ مناظره همایون با همای
- ۱۸۳ جنگیدن همایون با همای
- ۱۸۴ رسیدن فخر شاه و بهزاد با لشکر خاور به شاهزاده همای و همایون
- ۱۸۵ نامه همای به فغفور چین
- ۱۸۶ پاسخ نامه فغفور به شهزاده همای به طریق مکر و حیل
- ۱۸۷ بردن همای همایون را به شهر چین
- ۱۸۸ ناپدید شدن همایون و بی قراری همای
- ۱۸۹ به رسالت فرستادن همای باد صبا را به نزد همایون
- ۱۹۰ نمان کردن فغفور همایون را و خبر دروغین مرگ او
- ۱۹۲ عاشق شدن فرینوش بر پری زاد و آشکار کردن حال همایون
- ۱۹۳ رسیدن بهزاد و فرینوش به کاروان و آگاهی از حال همای
- ۱۹۵ جنگ کردن همای با فغفور و کشته شدن فغفور
- ۱۹۶ نشستن همای بر تخت فغفور چین
- ۱۹۷ رفتن همای و همایون به سمن زار نوشاب و بزم آراستن در فصل بهار
- ۱۹۸ آوردن مهد همایون از سمن زار نوشاب و عقد بستن با او
- ۱۹۹ بخشیدن ملک فغفور به فرینوش
- ۲۰۰ عروسی کردن آذر افروز با بهزاد و شمس خاوری با فخرشاه
- ۲۰۰ باز آمدن همای و همایون به شام و پادشاهی و مرگ همای
- ۲۰۳ بخش چهارم: یوسف و زلیخا سروده عبدالرحمن جامی
- ۲۰۵ سرآغاز
- ۲۰۵ چکیده داستان یوسف و زلیخا
- ۲۰۹ شخصیت‌های داستان
- ۲۱۴ داستان یوسف و زلیخا

- داستان شمع جمال یوسفی در شبستان غیب افروختن ۲۱۴
- نهال جمال یوسفی را از بهارستان غیب به باغستان شهادت آوردن ۲۱۵
- در صفت و نسب زلیخا ۲۱۷
- در نیام منام دیدن زلیخا نوبت اول تیغ آفتاب جمال یوسف را ۲۱۸
- وزیدن نسیم سحری بر زلیخا و نرگس خوابناکش را گشادن ۲۱۸
- از مشاهده تغییر حال زلیخا گره تحیر به رشته تفکر کنیزان افتادن ۲۱۹
- خواب دیدن زلیخا یوسف را علیه السلام نوبت دوم ۲۲۱
- به خواب آمدن یوسف علیه السلام زلیخا را نوبت سوم ۲۲۳
- آمدن رسولان پادشاهان اطراف غیر از مصر به خواستگاری زلیخا ۲۲۴
- فرستادن پدر زلیخا به سوی عزیز مصر و عرض کردن زلیخا را بر وی ۲۲۵
- نسیم قبول از جانب مصر وزیدن ۲۲۶
- خبر یافتن عزیز مصر از مقدم زلیخا و به عزیمت استقبال برخاستن ۲۲۷
- دیدن زلیخا عزیز مصر را از شکاف خیمه ۲۲۸
- درآمدن زلیخا همراه عزیز مصر به مصر ۲۲۸
- مصریان و طبقهای نثار بر عمارت زلیخا افشاندن ۲۲۹
- عمر گذراندن زلیخا در مفارقت یوسف علیه السلام ۲۲۹
- آغاز حسد بردن اخوان و دور انداختن یوسف را علیه السلام از کنعان ۲۳۱
- خواب دیدن یوسف علیه السلام که آفتاب و ماه و یازده ستاره وی را سجده می بردند ۲۳۱
- مشورت کردن برادران با یکدیگر در کار یوسف ۲۳۲
- رفتن برادران پیش پدر و درخواست کردن برای بردن یوسف به صحرا ۲۳۳
- بردن برادران یوسف را علیه السلام از پیش پدر ۲۳۴
- رسیدن کاروان به سر چاه و یوسف علیه السلام را بیرون آوردن ۲۳۵
- رسیدن زلیخا به درگاه شاه و سبب ازدحام پرسیدن ۲۳۶
- به معرض بیع درآوردن مالک یوسف را علیه السلام ۲۳۷
- تمنا کردن یوسف علیه السلام شبانی را ۲۳۸
- مطالبه کردن زلیخا وصال یوسف را علیه السلام ۲۳۸
- پرسیدن دایه از زلیخا سبب گداختن و سوختن وی را ۲۳۹
- فرستادن زلیخا دایه را به نزدیک یوسف علیه السلام و مطالبه مقصود ۲۴۰

- ۲۴۳ تضرع نمودن زلیخا نزد دایه
- ۲۴۶ یوسف و زلیخا در خانه هفتم و گریختن یوسف از نزد وی
- ۲۴۹ پیش رسیدن عزیز و سخن زلیخا با او
- ۲۵۰ گواهی طفل شیرخواره بر پاکی یوسف
- ۲۵۱ طعنه زدن زنان مصر زلیخا را
- ۲۵۳ برانگیختن زنان مصر زلیخا را بر زندانی کردن یوسف
- ۲۵۴ بی‌قراری زلیخا در فراق یوسف
- ۲۵۵ رفتن زلیخا به همراه دایه به زندان برای دیدن یوسف
- ۲۵۶ خواب دیدن یاران یوسف و تعبیر خوابشان به وسیله وی
- ۲۵۷ خواب دیدن سلطان مصر و یاری طلبیدن از یوسف در تعبیر آن
- ۲۵۹ رهایی یوسف از زندان و مرگ عزیز مصر
- ۲۶۰ عزیز مصر شدن یوسف
- ۲۶۱ آمدن زلیخا به سر راه یوسف و ساختن خانه‌ای از نی
- ۲۶۱ روی گردانی زلیخا از بت و ایمان به خدای یگانه
- ۲۶۴ پیوند یوسف با زلیخا
- ۲۶۵ خواب دیدن یوسف علیه‌السلام پدر و مادر خود را
- ۲۶۶ وفات یوسف و جان دادن زلیخا از اندوه فراق
- بخش پنجم: فرهاد و شیرین سروده وحشی بافقی و وصال شیرازی**
- ۲۶۹ سرآغاز
- ۲۷۱ چکیده داستان فرهاد و شیرین
- ۲۷۲ شخصیت‌های داستان
- ۲۷۴ داستان فرهاد و شیرین
- ۲۷۵ شیرین در جستجوی جایی دلکش
- ۲۷۷ رفتن شیرین به اقامتگاه نو
- ۲۷۸ شیرین در اندیشه ساختن قصری نیکو
- ۲۸۲ دل بردن شیرین از فرهاد و گفتگوی آن دو
- ۲۸۵ مأمور شدن فرهاد برای کندن کوه بیستون

فهرست ۱۱

۲۸۶	گفت و گوی شیرین با دایه
۲۸۸	فرهاد در بیستون
۲۸۹	اظهار نمودن شیرین محبت خویش را به فرهاد
۲۹۱	گفت و گوی شیرین با فرهاد
۲۹۳	آگاهی خسرو از کار فرهاد
۲۹۵	نامه شیرین به خسرو و عتاب با او
۳۰۲	کشته شدن فرهاد به حیلۀ خسرو
۳۰۵	واژه‌نامه‌ها
۳۱۱	یادداشت‌ها
۳۱۵	کتابنامه
۳۱۷	نام کسان و جاها



نظیره‌های داستانی غنایی

مقدمه

نظیره که در لغت به معنی مثل و مانند است، در اصطلاح ادبی به اثری گفته می‌شود که پدیدآورنده آن در خلق و آفرینش اثر خویش به یکی از چهره‌های برجسته پیش از خود و آثار آنان نظر داشته است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که نظیره‌ها آثاری هستند که به تقلید از آثار برجسته متقدم و به سبک و سیاق آنها پدید آمده‌اند. بنابراین هر اثری با هر مضمونی خواه عرفانی، غنایی، تعلیمی و جز آن باشد، چه منظوم و چه مشور، در صورتی که هدف سراینده یا نویسنده آن ایجاد اثری به تقلید از گذشتگان باشد، در ردیف نظیره‌ها جای می‌گیرد. اما آنچه به طور خاص در این کتاب مدنظر ماست دسته‌ای از آثار منظوم داستانی از نوع غنایی و عاشقانه است که به پیروی از داستان‌سرایان پیشین و بالاخص نظامی گنجوی، شاعر پرتوان قرن ششم هجری، سروده شده است.

نظیره‌گویی در ادب فارسی از قرن هفتم هجری آغاز گردیده و در طی چند قرن همواره مورد توجه و اقبال گویندگان آن اعصار قرار داشته است.

دلایل و اسباب چنین توجه گسترده‌ای به پدید آوردن نظیره‌های داستانی هرچه باشد از دو جهت نمی‌توان آن را نادیده گرفت: یکی علاقه اهل زمانه به شنیدن و خواندن چنین داستان‌هایی به زبان عصر خویش و دیگر این که این امر عرصه‌ای برای هنرنمایی گویندگان آن ادوار بوده است تا بدین طریق هنر و توانایی خویش را با چهره‌های نامدار ادبی پیش از خود بسنجند و بکوشند تا مرتبه‌ای والاتر را در میان دیگر شاعران هم عصر

خود برای خویش حاصل کنند.

نظیره‌های داستانی از نوع غنایی و عاشقانه اگرچه از قرن هفتم هجری مجال ظهور در پهنه ادب فارسی را یافته‌اند، اما در برخی دوره‌ها همچون قرن نهم و در پی آن در عصر صفویه بیشتر دیده می‌شود. تاملی در این آثار بیانگر این واقعیت است که هرچه از نخستین نظیره‌ها فاصله می‌گیریم کمتر شاهد یک اثر تقلیدی نسبتاً موفق هستیم. در حقیقت اگر بخواهیم در باب کم و کیف این قبیل آثار شعری اظهار نظر کنیم ناگزیر از بیان این نکته خواهیم بود که: نه تنها تفاوت‌های زیادی میان این آثار چه به لحاظ کمی و چه از نظر میزان موفقیت شاعر در داستان‌سرایی، وجود دارد بلکه گفتمانی است که بهترین نظیره‌ها همان‌هایی است که در قرون هفتم و هشتم و نهم و به وسیله گویندگان چون: امیر خسرو دهلوی، خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی و جامی پدید آمده‌اند. بسیاری از نظیره‌هایی که پس از قرن نهم سروده شده‌اند، یعنی در دورانی که شعر و ادب فارسی از نقطه اوج خود روی به سراسیمبی نهاده و بخصوص در اعصاری که از آن به عنوان عصر ابتدال ادبی یاد می‌شود، از اهمیت و جایگاه مهمی برخوردار نیستند. بدیهی است آثار تقلیدی اگر به کلی از جنبه‌های ابداعی بی‌بهره باشند و از سوی دیگر حاصل فکر و اندیشه کسانی باشند که از مایه‌های ادبی چندانی بهره ندارند، نمی‌توانند مرتبه مهمی را برای خویش حاصل کنند و کسی به خواندن چنین آثاری توجهی نخواهد کرد. شاعران نظیره‌پرداز قرون هفتم تا نهم که در پیش از آنها یاد کردیم هرچند که در سرودن منظومه‌های غنایی خود نظامی گنجوی را الگوی خویش قرار داده‌اند اما آفریننده آثار تقلیدی صرف نیستند و به واسطه قوت طبعی که داشته‌اند غالباً دست به ابداع زده‌اند و رنگ و بویی به آثار خود بخشیده‌اند.

چنانکه پیشتر اشاره کردیم شاعران پس از نظامی در ادوار مختلف کوشیده‌اند به پیروی از خمسه نظامی خمسه‌ای بسرایند و یا اینکه لااقل به برخی از منظومه‌های پنجگانه وی تاسی کرده و به سبک و طریقه آن اثری را خلق کنند. اشاره به بعضی از این نظیره‌ها برای پی بردن به این تلاش مستمر گویندگان ادوار بعد از نظامی نکته‌ای است که نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد.

امیر خسرو دهلوی در قرن هفتم نخستین شاعری است که علاوه بر پدید آوردن بعضی منظومه‌های داستانی که متأثر از حال و هوای هند است، خمسه‌ای نیز به تقلید از

پنج گنج نظامی ساخت که عبارتند از: مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آینه اسکندری و هشت بهشت.

خواجوی کرمانی از گویندگان توانای قرن هشتم هجری منظومه‌هایی دارد که بعضی از آنها به تقلید و پیروی از نظامی سروده شده همچون: روضه الانوار، همای و همایون و گل و نوروز. در برخی منظومه‌ها نیز خواجو شاهنامه فردوسی را در نظر داشته است همچون: سام‌نامه.

سلمان ساوجی از دیگر گویندگان قرن هشتم مثنوی‌های جمشید و خورشید و فراقنامه را پدید آورد. هرچند به گفته مرحوم ذبیح‌اله صفا جمشید و خورشید داستانی است ابداعی، اما متأثر بودن شاعر از منظومه‌های داستانی پیش از خود به‌خوبی در آن مشهود است و می‌توان اذعان کرد که شاعر در کار خود از جمله نظامی را مقتدای خویش قرار داده است.

عصار تبریزی از گویندگان قرن هشتم مثنوی دارد که هرچند خود آن را «عشقنامه» نام نهاده بود، اما با توجه به نام قهرمانان اصلی داستان به منظومه «مهر و مشتری» معروف است. شاعر این اثر خود را به تقلید از خسرو و شیرین نظامی سروده است. جامی نام‌آورترین شاعر قرن نهم هجری کتابی دارد که به «هفت اورنگ» مشهور است. این کتاب مجموعه‌ای از مثنوی‌های هفتگانه جامی است که از جمله آنها «یوسف و زلیخا» و «لیلی و مجنون» است که شاعر آنها را به عنوان نظیره‌ای بر خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی ساخته است.

مکتبی شیرازی از دیگر شاعران قرن نهم هم منظومه‌ای با نام لیلی و مجنون دارد که می‌توان آن را نظیره‌ای موفق و نیک بر لیلی و مجنون نظامی دانست.

وحشی بافقی در قرن دهم مثنوی‌های ناظر و منظور و فرهاد و شیرین را به عنوان نظیره‌هایی بر مثنوی‌های نظامی پدید آورد. البته فرهاد و شیرین او با فرا رسیدن مرگش ناتمام ماند و بعدها در دوران قاجار وصال شیرازی آن را کامل کرد.

شایان ذکر است که در عصر صفوی شاعران متعددی به نظیره‌گویی روی آوردند و یک یا چند اثر نظامی را الگوی کار خویش قرار دادند.

حتی‌گاه به شاعرانی در آن میان برمی‌خوریم که شیفتگی آنان به نظیره‌سازی سبب شده تا بیش از یک بار به ساختن این گونه منظومه‌ها روی آورند؛ چنانکه

عبدی‌بیک نویدی شیرازی دوبار به ایجاد خمسه به تقلید از نظامی پرداخته و تصمیم داشته که سومین خمسه را نیز پدید آورد که ظاهراً فرصت آن را نیافته است. این اقبالی که به نظیره‌سازی در این دوران دیده می‌شود بی‌تردید چیزی بود که شاعران از طریق آن به نوعی عرض اندام در برابر رقبای خویش دست می‌زده‌اند. به هر حال نظیره‌گویی در این اعصار در غالب مراکز ادبی فارسی رواج داشته و محدود به حوزه‌های ادبی ایران نمی‌شده است و پرداختن به همه این‌گونه آثار در این جا نه ممکن است و نه چندان ضرورت دارد. اشاره به برخی از این نظیره‌ها صرفاً برای نشان دادن اهمیت و رواج آن در این اعصار است. درنگ و تأمل در این نظیره‌های داستانی روشنگر این معناست که شاعران نظیره‌گو در منظومه‌هایی که به تقلید از داستان‌سرایان متقدم پدید آورده‌اند غالباً کوشیده‌اند تا هم از نظر قالب و شکل دنباله‌رو شاعرانی باشند که از آنان اثر پذیرفته‌اند و هم از نظر موضوعاتی که بخش‌های مختلف داستان با آنها شکل می‌گیرند، به مقتدایان خویش نظر داشته‌اند. از این رو چندان دور نمی‌نماید وقتی که می‌بینیم وزن عروضی مثنوی‌هایی از نوع نظیره روی هم رفته همان وزنی است که منظومه‌های داستانی پیشین بر اساس آن پدید آمده است. و بندرت دیده می‌شود که مثلاً منظومه‌ای که به تقلید از خسرو و شیرین نظامی گنجوی ساخته شده از بحر عروضی دیگری بهره داشته باشد همچون همای و همایون خواجوی کرمانی که شاعر شاید به جهت نوآوری در آن به جای بحر هزج از بحر متقارب، که بیشتر مناسب منظومه‌های حماسی است، استفاده کرده است.

وجود عناصر مشترکی چون: آرزومندی پادشاهان در داشتن فرزندی که وارث تاج و تخت آنان باشد، تفاوت خاص قهرمانان اصلی داستان‌ها چه از نظر جسمی و چه به لحاظ کسب علم و دانش و مهارت‌ها با همتایان خویش، نامه‌نگاری‌ها میان عاشق و معشوق، گفتگو با عناصر غیرانسانی و گاه غیرذی‌روح و جز آن اگرچه نشان‌دهنده میزان توجه شاعران نظیره‌گو به آثار برجسته پیشین است اما وجود تفاوت‌های چندی در این قبیل آثار یادآور این معناست که گویندگان نظیره‌پرداز تحت تأثیر فرهنگ و آداب و سنن عصر خویش قصه‌های خود را پرداخته‌اند و به عبارت دیگر آن‌ها را متناسب با ذوق مردم زمانه خود عرضه کرده‌اند. از مقایسه این آثار با آثار متقدم به خوبی می‌توان بدین معنا و قوف یافت که هرچه به گذشته برمی‌گردیم آثار را برخوردار از رنگی واقع‌گرایانه‌تر

می‌بینیم و هرچه به قرون متأخر و آثار آن می‌نگریم سایه عناصر وهمی و حضور شخصیت‌های غیرواقعی چون دیو و پری را در قصه‌ها پررنگ‌تر می‌بینیم. به عنوان نمونه می‌توان از آثاری چون ویس و رامین یاد کرد که غالباً هم شخصیت‌ها متعلق به عالم واقعند و هم حوادث در فضایی طبیعی و ملموس شکل می‌گیرد. نه از عناصر خیالی و وهمی چون دیو و پری خبری هست و نه از خوارق عادات اثری. در منظومه‌های غنایی نظامی هم اگرچه اغراقی ملایم و نه دور از ذهن غالباً در اغلب موارد سایه افکنده است، اما در اینجا هم همه‌چیز در یک فضای طبیعی جریان پیدا می‌کند. البته برخی از افسانه‌های هفت پیکر از این موضوع مستثنی است که آن هم صرفاً باز می‌گردد به ماهیت قصه‌ها که شاعر از آن به افسانه تعبیر می‌کند و در افسانه‌ها هر امر محالی و هر موجود غیرقابل تصویری می‌تواند نقش داشته باشد.

در دوره‌های بعد و در میان منظومه‌هایی از نوع نظیره‌ها بسیاری از حوادث و نیز شخصیت‌های داستان‌ها به گونه‌ای نشان داده می‌شوند که اعجاب خواننده را برانگیزند. این امر وقتی به خوبی خود را نشان می‌دهد که می‌بینیم شاعر داستان‌سرای عناصری چون دیو و جن و پری را به میان می‌کشد و از طلسم و امثال آن سخن می‌گوید. قهرمانان در چنین فضایی به موجودی بدل می‌شوند که تنها در افسانه‌های عامیانه می‌توان سراغ آنها را گرفت. اگر در منظومه‌های داستانی پیشین دیدن معشوق و یا مشاهده تصویر او و یا شنیدن اوصافش سبب برافروخته شدن آتش عشق در عاشق می‌شد و سپس حوادث داستان در پی این واقعه شکل می‌گرفت، در دسته‌ای از آثار متأخر این امر جای خود را به خواب و رؤیا می‌دهد، چنانکه در داستان جمشید و خورشید سلمان ساوجی جمشید شبی و در پی عشرت و سرور شبانه سرمست و مخمور به خواب می‌رود و در عالم رؤیا چشمانش بر جایی نزه و خرم می‌افتد با قصری باشکوه و پری‌رویی که سبب بی‌قراریش می‌شود و او را در پی یافتن آن زیباروی راهی سفری پرحادثه می‌کند. در همای و همایون خواجه‌ی کرمانی نیز شیوه عاشق شدن همای بدین گونه است که روزی در صحرا گوری او را به دنبال خود می‌کشد و به قصری زیبا رهنمونش می‌شود که در آنجا نقش پیکری زیبا وجود دارد و دیدن آن نقش سبب بی‌خودی همای از خود می‌شود. وقتی به خود می‌آید نه نشانی از آن بوستان می‌بیند و نه اثری از آن قصر و نقش دلفریبش. تنها چیزی که از آن واقعه مانده دل بی‌قرار همای است که او را در طلب معشوق عازم سفری پر از

حوادث گوناگون می‌کند. وجود تفاوت‌هایی از این دست و تفاوت‌های دیگری که کمابیش میان نظیره‌ها و آثار پیشین دیده می‌شود حاکی از این واقعیت است که داستان‌سرایان هر دوره‌ای متأثر از فضای حاکم بر جامعه و آداب و سنن مردم بوده‌اند و این نکته را همواره در طی پروردن داستان مورد توجه قرار داده‌اند. اما روی هم رفته کوشیده‌اند که از همان قالب و شکل داستان‌سرایان بزرگ تبعیت کنند و همچون آنان به صحنه‌آرایی دست زنند، اما متناسب با ذوق مردم عصر خویش.

آنچه ما را برانگیخت تا به تألیف این مجموعه بپردازیم از یک سو وجود درسی است با عنوان «نظیره‌های داستانی» برای رشته ادبیات داستانی، که رشته‌ای نوظهور در میان رشته‌های تحصیلی دانشگاهی است، و از سوی دیگر برگزیدن و در دسترس قرار دادن چند نظیره برتر از میان نظیره‌های داستانی بی‌شمار. بدیهی است نه چنان فرصتی برای کسی پیش خواهد آمد که همه آن منظومه‌های داستانی را بخواند و نه چنین ضرورتی را احساس خواهد کرد. از این رو چه بسا که آن دسته از منظومه‌های درخور توجه نیز از نظر دور ماند. درگزینش منظومه‌های داستانی از نوع نظیره‌ها کوشیده‌ایم تا این آثار هم از شاعران نامی و موفق در عرصه داستان‌سرایی باشد و هم از طرفی تا قرن دهم را در برگیرد. هرچند که هر یک از این شاعران منظومه‌های دیگری هم با مضمون غنایی داشته‌اند اما به لحاظ رعایت حجم کتاب از آوردن همه آنها در این مجموعه صرف‌نظر کردیم و به پنج منظومه بسنده نمودیم.

روش کار ما در این کتاب روی هم رفته همان روشی است که در «منظومه‌های کهن عاشقانه تا قرن ششم» پیش گرفتیم. در خلاصه کردن داستان کوشیده‌ایم به حذف ابیاتی بپردازیم که نادیده گرفتن آنها خللی به پیکره داستان نمی‌رساند. امید است که توانسته باشیم آن‌گونه که لازمه کار است این منظومه‌های داستانی را فراروی دیدگان خوانندگان قرار دهیم.

و من الله التوفیق

سید مرتضی میرهاشمی

بهار ۱۳۹۰

بخش اول

هشت بهشت سرودهٔ امیر خسرو دهلوی



سرآغاز

هشت بهشت یکی از منظومه‌های داستانی از نوع غنایی و عاشقانه است که امیرخسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵) آن را به تقلید از هفت پیکر نظامی گنجوی پدید آورده است.^۱ امیرخسرو از همان دوران خردسالی به وسیله پدرش، که از امرای قبیله لاجین از ترکان ختایی ماوراءالنهر بود^۲، خدمت نظام‌الدین اولیا^۳ از عرفای عصر در دهلی رسید و تخت تربیت و ارشاد او قرار گرفت و از مریدان او شد.

امیرخسرو هم اهل عرفان بود و هم شاعری پرتوان و آشنا با هنر موسیقی. آثار گوناگون و متنوع او بیانگر میزان بالای استعداد و ذوق و قدرت او در عرصه شاعری است. از میان این آثار از جمله باید به خمسه‌ای اشاره کرد که آن را به پیروی از نظامی گنجوی ساخته است. این پنج منظومه عبارتند از: مطلع‌الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینه اسکندری و هشت بهشت.^۴

هشت بهشت که نظیره‌ای است بر هفت پیکر، در واقع شامل هفت بهشت است اما شاعر از یک بهشت دیگر نیز یاد کرده است و آن چیزی نیست جز کتاب شاعر، و نام هشت بهشت از اینجاست.^۵ شاعر در این منظومه به داستان بهرام‌گور، از شاهان ساسانی، و بیان کامرانی‌ها و شادکامی‌های او می‌پردازد. هرچند محور داستان بهرام‌گور است اما در واقع آنچه که به این اثر داستانی منظوم جلوه و رونقی خاص می‌بخشد هفت افسانه است که هر یک از آنها را یکی از شاهزادگان هفت اقلیم در خلوت خود با بهرام برای او نقل کرده‌اند. با این که غالباً در آثار تقلیدی آن جذابیت و کششی که خواننده انتظار آن را دارد کمتر دیده می‌شود اما امیرخسرو با نبوغ و استعداد خود توانسته است

آنچه را که لازمه یک اثر غنایی است به این منظومه خویش ببخشد.

چکیده داستان

بهرام‌گور از پادشاهانی است که اشتیاقی وافر به شکار دارد. این امر سبب می‌شود که پیوسته اوقات خویش را در صحرا بگذراند. همراهان او اگرچه از این موضوع در رنجند اما هیچ یک را یارای آن نیست که سخنی بگوید. کارگزاران او نیز که در تدبیر امور به رای و اندیشه او نیازمندند در کارشان در مانده‌اند. به ناچار در پی چاره‌ای برمی‌آیند و نعمان بن منذر از شیده - که معماری است زبردست - می‌خواهد تا هفت گنبد زیبا بنا کند. سپس کسانی را می‌فرستد تا بروند و به هر طریقی شده از دختران پادشاهان هفت اقلیم برای بهرام خواستگاری کنند. بدین طریق بهرام که همواره در بند شکار و صحرا بود، پای‌بند کاخ و هفت شاهزاده می‌شود. آنگاه هر روزی از هفته را در کاخی نزد یکی از شاهزادگان هفت اقلیم به سر می‌برد و آنان برای او افسانه‌ای را نقل می‌کنند.

در داستان هشت بهشت بعضی داستان‌های فرعی دیگر هم به چشم می‌خورد همچون داستان بهرام با کنیز محبوب خویش - دلارام - که وقتی در شکار خواستار هنرنمایی بهرام می‌شود، اما پس از دیدن مهارت شاه آن‌طور که شاه می‌خواهد از او و هنرش تجلیل نمی‌کند و آن را آن‌گونه که باید بزرگ نمی‌شمارد. از این رو مورد خشم بهرام واقع می‌شود و در صحرا رها می‌گردد. پس به خانه دهقانی راه می‌یابد و از او علم و دانش و از جمله هنر نواختن بربط را می‌آموزد. هنر و مهارت دختر در نواختن ساز سبب آوازه او می‌شود و همه برای دیدن هنرنمایی او نزد وی می‌روند. بهرام نیز وقتی نزد دختر هنرمند می‌رسد درمی‌یابد که او همان دلارام است. پس مورد محبتش قرار می‌دهد و او را به کاخ خود می‌برد.

شخصیت‌های داستان

در هشت بهشت با شخصیت‌های چندی روبرو می‌شویم که هر یک به گونه‌ای به ایفای نقش می‌پردازند همچون: بهرام، دلارام، دهقان، نعمان بن منذر، شیده و هفت شاهزاده. بهرام شخصیت اصلی داستان است. او که از شاهان ساسانی است، پادشاهی است که اشتیاقی خاص به شکار دارد. این شیفتگی او به شکار سبب شده تا پیوسته روزگار

خود را در صحرا بگذرانند. کارگزاران او که در اداره امور کشور نیازمند رای و تدبیر وی هستند، از این موضوع نگرانند و همواره بدان می‌اندیشند که به گونه‌ای او را برانگیزند تا به ترک صحرا گوید و به کاخ شاهی بازگردد. سرانجام به فکر ساختن هفت گنبد و خواستگاری هفت شاهزاده از هفت اقلیم می‌افتند و بدین گونه خواسته آنان تحقق می‌یابد.

شخصیت بهرام روی هم رفته یادآور شخصیت کسانی است که بیش از هر چیز به لذت بردن از زندگی و خوش بودن می‌اندیشند. این ویژگی خاص او را هم در وقتی که پیوسته در پی شکار در صحرا بود می‌بینیم و هم زمانی که اوقات خود را در کنار شاهزادگان زیباروی در کاخهای هفتگانه به سر می‌برد.

دلارام، که شخصیت او یادآور شخصیت «فتنه» در هفت پیکر نظامی است، دختری است که هم از زیبایی و دلربایی بهره کافی دارد و هم از ذوق و هنر و هوشمندی. وقتی در برابر هنرنمایی بهرام در شکار آهوان، آن‌گونه که شاه می‌خواهد سخن نمی‌گوید و اذعان می‌کند که تواناتر از وی نیز چه بسا در این عالم کم نباشند، مورد خشم برخاسته از نخوت بهرام قرار می‌گیرد و شاه او را در صحرا رها می‌کند تا به کام مرگ رود. اما او با هنر خویش در نواختن بربط نه تنها مردم بلکه شاه را مجذوب می‌سازد و دیگر بار مورد محبت وی واقع می‌شود.

دهقان، که دلارام را پس از رسیدن به سرایش چون فرزند می‌پذیرد و به تعلیم او می‌پردازد و از جمله نواختن بربط را به او می‌آموزد، شخصیتی است متعادل و خردمند و اهل هنر. نقش او در داستان اگرچه کوتاه است اما به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. در حقیقت ماجرای دلارام و بهرام با حضور دهقان رنگی دیگر می‌گیرد و او را در حد یک منجی بالا می‌برد.

نعمان بن منذر شخصیت دیگری است که از نقشی نسبتاً پررنگ در داستان برخوردار است. اهمیت وی بیشتر از آن‌روست که مسیر داستان با تدبیر وی عوض می‌شود. اوست که با چاره‌اندیشی خود بهرام را از صحرا به کاخ خویش بازمی‌گرداند و پای‌بند هفت شاهزاده‌اش می‌کند. آنچه به این شخصیت داستانی بیش از هر چیز دیگر اعتبار می‌بخشد همین هوشمندی و تدبیرهای نیکوی اوست که شاه پیوسته در اداره امور کشور از آن بهره برده است.

شیده، معماری است که گنبدهای هفت‌گانه را حاصل هنرنمایی او باید دانست. شخصیت او یادآور شخصیت سنّمار در هفت‌پیکر نظامی است. برجستگی این شخصیت و نقش او به لحاظ همین هنرمندی است که همه را مجذوب خود کرده است. شاهزاده‌ها، تنها روایتگر افسانه‌ها هستند و از شخصیت آنان تصویر روشنی داده نمی‌شود. همه آنان در شروع داستان به گونه‌ای با شاه برخورد می‌کنند که نشان‌دهنده آداب دانی آنان است. اما نقش آنها به هر حال در داستان قابل توجه است زیرا اساس هشت بهشت بر هفت افسانه‌ای نهاده شده که به وسیله این شاهزادگان نقل گردیده است.

چکیده نخستین افسانه

افسانه پرداز: شاهزاده هندونزاد

مکان: گنبد سیاه - بهشت دوم

زمان: شنبه

در روزگاران کهن پادشاهی بود که سه پسر داشت؛ هر یک در علم و دانش دستی داشتند و از زیور هنر بهره‌ای. روزی شاه بر آن می‌شود تا در قالب آزمونی میزان اشتیاق آنان را به تاج و تخت بسنجد. از این روی هر یک را به طور جداگانه نزد خود می‌خواند و درباره‌ی جانشینی خود با آنان سخن می‌گوید. پاسخ درخور و بجای فرزندان شاه هرگونه نگرانی را از وی دور می‌کند. با این حال شاه از پسران خویش می‌خواهد تا یک چند از سرای شاهی دور باشند. آنها به راه می‌افتند و می‌روند تا به سرزمینی دیگر می‌رسند. در نزدیکی شهر با زنگی سیاهی روبرو می‌شوند. آن مرد سراغ شترگم شده‌اش را از آنان می‌گیرد. یکی از آنها می‌گوید: آیا یک چشم شتر نابیناست؟ دیگری می‌گوید: به نظر می‌رسد یک دندان آن هم افتاده باشد. سومی نیز از لنگ بودن یک پای شتر می‌گوید. زنگی که نشانه‌ها را درست می‌بیند راهی را که آنان به او نشان می‌دهند در جستجوی شتر خویش می‌پوید. اما پس از پیمودن فرسنگی باز می‌گردد و می‌گوید که شتر را نیافته است. دیگر بار یکی از فرزندان شاه از بار شتر یاد می‌کند که یک سو روغن است و دیگر سو شهد. دیگری نیز می‌گوید که زنی باید بر آن نشسته باشد و سومی هم از باردار بودن زن سخن می‌گوید. زنگی وقتی می‌بیند آن سه از شتر و بار آن به‌خوبی آگاهند می‌اندیشد که آنها آن را دزدیده‌اند. از این رو فریاد برمی‌آورد و مردم را به یاری می‌خواهند و آن سه تن را نزد حاکم می‌برند. به فرمان حاکم آنان را به زندان می‌اندازند. روز دیگر مرد زنگی نزد شاه می‌آید و می‌گوید که شترش را یافته است. شاه شرمگین از رفتاری که با آن سه

برادر داشته آنان را آزاد می‌کند. اما خواهان آن است که بداند چگونه آنان این چنین بر شتر و بار آن آگاه شده‌اند در حالی که هرگز آن را ندیده‌اند. سخنان آنها سبب می‌شود که شاه هوشمندی و فراستشان را تحسین کند و از آنان بخواهد که نزد وی بمانند.

یک بار شاه برای سه برادر بره‌ای بریان و شرابی می‌فرستد. آنان پس از خوردن بره و نوشیدن شراب در حال مستی سخنانی می‌گویند و شاه نیز که از ورای دیوار رفتار آنان را زیر نظر دارد، می‌شنود که یکی می‌گوید: آن بره باید با شیر سگ پرورده شده باشد. دیگری می‌گوید: این شراب از خون آدمی بهره دارد. و سومی از این که شاه فرزند یک مطبخی است، یاد می‌کند. شاه به سرای خود بازمی‌گردد و دیگر روز برای پی بردن به درستی سخنان آن سه جوان، نزد شبان و باده‌فروش می‌رود و درمی‌یابد که سخنان آنان گزافه نبوده است. اگرچه رفتن نزد مادر پیر برای پی بردن به یک واقعیت تلخ برایش ناگوار است، اما به ناچار می‌رود و با تهدید حقیقت را از زبان او می‌شنود. آنگاه نزد آن سه رفته و از آنان می‌خواهد که راز آگاهیشان را بر حقایق پنهان به او بگویند. پاسخ آنان موجب شگفتی و حیرت شاه می‌شود. او با این که به صداقت و درستی آن سه یقین دارد، اما بودن آنان را در سرای خویش دور از صلاح می‌داند و با احترام روانه‌شان می‌کند تا به سرزمین خویش بازگردند. سه شاهزاده به درگاه پدر بازمی‌گردند و پدر که دیگر گرد و غبار پیروی بر سر و رویش نشسته، از دیدارشان شادمان می‌شود.

بخش دوم

جمشید و خورشید سروده سلمان ساوجی



سراغاز

جمشید و خورشید، سروده سلمان ساوجی، یکی دیگر از منظومه‌های عاشقانه کلاسیک فارسی و در ردیف نظیره‌های داستانی از این دست است.

سلمان ساوجی در اوایل قرن هشتم و حدود سال ۷۰۹ هجری در ساوه چشم به جهان گشود. دوران اشتهار او در شاعری به هنگام وزارت غیاث‌الدین محمد وزیر دانش دوست و در واقع اواخر عصر ایلخانان است.^۱ دیوان اشعار او هرچند مشتمل بر قصیده، غزل، قطعه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، رباعی و مثنوی است و قریب به یازده هزار بیت است، اما باید او را در غزل‌سرایی از شاعران موفق دانست. فصاحت گفتار و مضمون‌یابی‌های او و آمیختن افکار عاشقانه و عارفانه از ویژگی‌های غزل‌های او است.^۲

مثنوی جمشید و خورشید که شاعر آن را در بحر هزج مسدس مقصور ساخته درباره عشق جمشید پسر فغفور چین با خورشید دختر قیصر روم است و می‌توان از آن به عنوان داستانی ابداعی یاد کرد که البته شاعر در بنای آن به منظومه‌های غنایی پیش از خود نظر داشته است. چنانکه آوردن غزل‌هایی در لابلای داستان از زبان قهرمانان داستان منظومه ورقه و گلشاه عیوقی را به یاد می‌آورد و شیوه گفتگوها و مجالس بزم و رزم و حوادث گوناگون گاه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی و گاه خسرو و شیرین نظامی را تداعی می‌کند. به هر روی شاعر با تأثیرپذیری از آثار عاشقانه و به یاری ذوق لطیف و زبان نرم و شیرین خود توانسته است اثری را پدید آورد که در میان نظیره‌ها مقامی والا را به خود اختصاص می‌دهد.^۳

چکیده داستان جمشید و خورشید

در روزگاران کهن پادشاهی در چین حکم می‌راند و او را فرزندی بود که از جان عزیزترش می‌داشت. به فرمان شاهزاده که جمشید نام دارد، شبی محفل سروری مهیا می‌شود و همگان به عیش می‌نشینند. شاهزاده سرمست و مخمور به خواب می‌رود و در خواب جایی خرم را می‌بیند با قصری باشکوه و پری‌رویی زیبا که سبب بی‌قراریش می‌شود. وقتی از خواب برمی‌خیزد همچنان آشفته و پریشان است. بی‌قراری شاهزاده سبب نگرانی پرستاران او می‌شود و از این رو پادشاه را از حال فرزند آگاه می‌کنند. فغفور که سبب پریشانی فرزند را دریافته، زیبارویان زیادی را در دربار خویش می‌آورد تا جمشید یکی از آنان را برگزیند. جمشید موضوع خواب خود را با پدر و مادر در میان می‌نهد. پدر که نگران حال وی است، می‌کوشد تا او را از این امر باز دارد. اما نصایح او بی‌فایده است.

جمشید بازرگانی را می‌شناسد جهان دیده و با تجربه به نام مهرباب. نزد او می‌رود و از او نشان دختری را که در خواب دیده، می‌پرسد و می‌فهمد که او دختر قیصر روم است. مهرباب می‌کوشد تا با برشمردن دشواری کار، او را از عشق خورشید، دختر قیصر، باز دارد. اما خشم جمشید او را به قبول خواسته‌ی وی برمی‌انگیزد. جمشید همراه مهرباب عازم سرزمین روم می‌شود. چون چندی راه می‌پویند بر سر یک دو راهی می‌رسند که هر دو به روم می‌رود؛ یکی راهی است بی‌خطر اما طولانی که یک سال به طول می‌انجامد. دیگر راهی است کوتاه اما پرخطر که از آن تا روم چهارماه راه است. جمشید راه دوم را برمی‌گزیند.

جمشید و همراهان می‌روند تا اینکه به بیشه‌ای سرسبز و خرم می‌رسند با پرندگان زیبا و خوش آواز. مهرباب به او می‌گوید که آنجا سرای جنیان است و آن پرندگان جنیانند. مجلس بزمی برپا می‌شود و جنیان نیز در آن حاضر می‌شوند. دختر پادشاه جنیان که با دیدن جمشید دل به او باخته، وقتی از عشق او به دختر قیصر آگاه می‌شود می‌پذیرد که با جمشید برادر خوانده و خواهر خوانده باشند. سپس سه تار موی خود را به جمشید می‌دهد تا در هنگام گرفتاری با سوزاندن آن از یاری وی برخوردار شود. سپس جمشید با یاران خود به راه می‌افتند و همچنان پیش می‌روند تا به کوه سقیلا می‌رسند. جمشید با ازدهای سهمگین کوه سقیلا می‌جنگد و او را از میان برمی‌دارد. در ادامه سفر، جمشید با

اکوان دیو و لشکریانش روبرو می شود که آنان نیز مغلوب جمشید می شوند. چندی نمی گذرد که جمشید و مهرباب و دیگر یاران او به کنار دریا می رسند و سوار بر کشتی هایی می شوند و راه دریا را در پیش می گیرند. پس از چهل روز طوفانی مهیب برمی خیزد و کشتی جمشید را در هم می شکند و او به کمک تخته پاره ای به ساحل می رسد و در آنجا بیشه ای سرسبز را می بیند با انبوه درختان پرمیوه. در این وقت به یاد دختر پادشاه جنیان می افتد و با سوزاندن مویی از او یاری می خواهد. دختر پادشاه جنیان نازپرورد، ندیم خود را به یاری جمشید می فرستد و او جمشید را بر اسبی دریانورد می نشاند و از دریا می گذراند و به ساحل سرزمین روم می رساند.

جمشید راه خشکی را در پیش می گیرد تا به شهری می رسد. شخصی که چون حاجبان لباس پوشیده او را به خانه خود می برد. وقتی به خانه می رسند در روشنایی شمع، جمشید آن شخص را که غلام خاص خویش است، می شناسد. غلام نیز از دیدن جمشید به وجد می آید و خبر سلامتی او را به مهرباب و دیگران می رساند. پس از چندی به راه می افتند و وارد شهر می شوند. قیصر که از رسیدن کاروان چینی شادمان گشته جمشید را نزد خود می خواند. رفتار جمشید به گونه ای است که قیصر در بازرگان بودن وی دچار تردید می شود.

جمشید به وثاق خویش می رود و از مهرباب می خواهد زمینه دیدار وی را با خورشید فراهم سازد. مهرباب با متاعی ارزشمند به دیدار خورشید می رود و به او می گوید که از چین به قصد آن فرخنده دربار به روم آمده است. فردای آن روز جمشید خود نیز همراه مهرباب و با هدایای فراوان به اقامتگاه خورشید می رود. جمشید از دیدار خورشید یکباره از خودبی خود می گردد و از هوش می رود. همگان او را دربر می گیرند. خورشید نیز به کنار او می آید و با دیدن وی دل بدو می بازد. در این وقت جمشید به هوش می آید و خورشید به سراپرده خود بازمی گردد. مهرباب جمشید را به خویشتن داری می خواند و او را به سراپرده خود می برد. جمشید از نغمه پردازان خود، شهناز و شکر، می خواهد که از آن پس نزد خورشید باشند و در اثنای نغمه های خود راز عشق او را به خورشید بگویند. آنان به ناچار خواسته جمشید را می پذیرند و به سراپرده خورشید می روند و با غزلها و سروده های خود او را از احوال جمشید آگاه می سازند و زمینه دیدار آن دو را بیش از پیش فراهم می آورند.

خورشید که می‌داند جمشید تا چه اندازه دلباخته اوست و خود نیز همه وجودش از عشق جمشید لبریز است، شبی راز خود را با دایه خویش، کتایون، در میان می‌گذارد. دایه می‌کوشد تا او را از این کار باز دارد اما چون با آشفتگی خورشید روبرو می‌شود دیگر سخنی نمی‌گوید. سخن‌چینان خبر عاشق شدن خورشید بر جمشید را به مادرش، افسر، می‌رسانند. مادر دختر را مورد عتاب قرار می‌دهد و در حصارى زندانیش می‌کند. خورشید در حصار دور از محبوب با رنج و سختی روزگار را به سر می‌برد و جمشید نیز پریشان و آشفته از دوری معشوق آواره کوه و صحرا می‌شود. مهرباب و غلامان جمشید در جستجوی او برمی‌آیند و پس از یک ماه او را در کوه می‌جویند. مهرباب با دیدن حال جمشید غمگین می‌شود و به او می‌گوید برای رسیدن به مقصود و دیدار محبوب باید چاره‌ای اندیشید. مهرباب از جمشید می‌خواهد که به درگاه قیصر رود و بکوشد تا هرچه بیشتر به پادشاه روم نزدیک شود تا قیصر نیز با دیدن رسم و آیین وی دخترش را به او دهد. جمشید به دربار قیصر می‌رود و همدم خاص او می‌گردد و سپس منصب وزارت می‌یابد. در این وقت نامه‌ای برای خورشید می‌نویسد و آن را به دست شکر و شهناز می‌دهد. آنان نزد خورشید می‌روند و در عین حال که در اثنای نغمه‌های خود از احوال جمشید در فراق یار می‌گویند، نامه جمشید را به خورشید می‌دهند و موجب شادمانی او می‌شوند. صبحگاهان با نامه خورشید نزد جمشید باز می‌گردند. خورشید در نامه خود به جمشید می‌گوید که چگونه می‌تواند وارد آن حصار گردد. جمشید نیز وارد دژ می‌شود و عاشق و معشوق از دیدار یکدیگر مسرور می‌شوند.

جمشید با راهنمایی مهرباب نزد مادر خورشید می‌رود و او را با بخشیدن هدایای گرانبها به رهایی فرزند از بند برمی‌انگیزد. مهرباب حقیقت حال جمشید را برای افسر، مادر خورشید، می‌گوید و از او می‌خواهد که به پیوند آن دو تن دهد.

در این وقت شادیشاه، شاهزاده شامی، برای خواستگاری خورشید می‌آید. جمشید و شادیشاه در مقابل قیصر هنرنمایی می‌کنند. جمشید پیروز می‌شود. قیصر که شادیشاه را در خور خورشید نمی‌بیند شروطی را مطرح می‌کند که وی از عهده آن بر نیاید و بدین ترتیب او را می‌راند. آنچه در این وقت قیصر را نگران کرده این است که پادشاه شام برای انتقام‌گیری از قیصر به ملک او حمله کند. جمشید برای رفع نگرانی قیصر پیش دستی می‌کند و به شام لشکر می‌کشد و پس از پیروزی به روم باز می‌گردد. قیصر جمشید

را مورد محبت خود قرار می‌دهد و او را به دامادی خویش برمی‌گزیند. جمشید و خورشید پس از این که به وصال هم می‌رسند عازم چین می‌شوند. فغفور از دیدار آنان شادمان می‌شود و پادشاهی را به جمشید می‌سپارد. جمشید طریق عدل و داد پیش می‌گیرد و سالها به خوبی حکم می‌راند و سرانجام چشم از جهان فرو می‌بندد.

شخصیت‌های داستان

در داستان جمشید و خورشید شخصیت‌های متعددی حضور دارند که هر یک در جایگاه خود ایفاگر نقشی هستند. بعضی از این شخصیت‌ها در واقع قهرمانان اصلی داستانند و حضور آنان را در عرصه‌های گوناگون پررنگ‌تر از دیگران می‌بینیم و برخی به طور گذرا در جاهایی که حوادث داستانی ایجاب می‌کند ظاهر می‌شوند و به سرعت نیز ناپدید می‌گردند. شخصیت‌های داستان جمشید و خورشید با نظر به توالی حوادث داستانی بدین قرارند:

فغفور، جمشید، پرستاران جمشید، شکر (نوازنده جمشید)، مادر جمشید، مهرباب، دختر پادشاه جنیان، نازپرورد، اکوان دیو، راهب پیر، غلام خاص جمشید، قیصر، خورشید، شهناز (نوازنده جمشید)، ارغنون، نشاط‌انگیز و بهارافروز (هر سه از خنیاگران)، کتایون (دایه خورشید)، افسر (مادر خورشید) شادیشه.

فغفور، فرمانروای سرزمین چین، در جایگاه پادشاهی توانا و پدري مهربان در داستان ظاهر می‌شود. حضور این شخصیت را یک بار در آغاز داستان می‌توان دید و یک بار دیگر در پایان آن. در این هر دو جا نیز بیشتر نقش پدرانۀ اوست که جلوه می‌کند. وقتی در شروع داستان از پریشانی حال فرزند آگاه می‌شود با همسرش نزد فرزند می‌رود و او را مورد محبت و نوازش قرار می‌دهد و برای اینکه بی‌قراریش را به آرامش بدل سازد، تلاش می‌کند. وقتی هم که می‌بیند برآستی جمشید عزم سفر دارد هم اسباب و لوازم سفر را در اختیارش قرار می‌دهد و هم از هرگونه اندرز پدرانۀ بهره‌مندش می‌سازد. روی هم رفته هیچ نشانی از رفتار خاص پادشاهانه در او دیده نمی‌شود.

جمشید قهرمان اصلی داستان است که همه حوادث داستانی بر مدار او شکل می‌گیرد و به جریان درمی‌آید. او جوانی است سرشار از احساس جوانی که در پی یک رؤیا و دیدن تصویر دختر قیصر روم خود را آماده هرگونه رنج و سختی می‌کند و مثل هر

عاشق دیگری پندپذیر نیست و در راه رسیدن به معشوق حتی حاضر است از جان خود نیز بگذرد. رفتار او در طی داستان رفتاری غیرمتعارف نیست. رفتارهای عاشقانه او همان‌گونه است که در قهرمانان داستان‌های غنایی گذشته می‌بینیم. حرکات و رفتار او هرچند گه‌گاه اغراق‌آمیز جلوه می‌کند اما روی هم رفته در مجرای طبیعی خود سیر می‌کند.

پرستاران جمشید نقش خاصی در جریان داستان ندارند. رفتار آنان تابع رفتار جمشید است. وقتی مخدوم خود را رنجور می‌بینند غمگین می‌شوند و از شادمانی او نیز خندان می‌گردند. وقتی نگران وی می‌شوند برای بهبودی حالش می‌کوشند و برای آرامش او لحظه‌ای آرام نمی‌نشینند.

شکر نوازنده و نغمه‌پردازی است که در جای جای داستان حضور او را می‌بینیم. در حقیقت او در ابلاغ عشق و حالات عاشقانه جمشید به خورشید نقش قابل توجهی دارد. پرده‌ها و سروده‌های اوست که خورشید را از درد عشق نهفته در دل جمشید آگاه می‌سازد و در برانگیختن عشق خورشید نسبت به جمشید تأثیر چشمگیری دارد.

مادر جمشید در داستان با همان نقش مادرانه ظاهر می‌شود. در آغاز داستان وقتی پریشانی احوال جمشید به گوش فغفور می‌رسد، وی همراه با مادر جمشید به دیدار فرزند می‌روند. دلواپسی و نگرانی مادر و بی‌قراری او از پریشان حالی جمشید چیزی است که در این مقطع داستانی از او ظاهر می‌شود. در دیگر جاها از او نشانی نمی‌بینیم. او مادری است همچون بسیاری از مادرهای دیگر: دوستدار فرزند و نگران حال او و خواهان آرامش وی.

مهراب که بازرگانی است جهان دیده و برخوردار از تجربه‌های فراوان، تقریباً در همه داستان نقش و حضوری پررنگ دارد. نقش او بی‌شبهت به نقش شاپور در داستان خسرو و شیرین نیست. اوست که با وصف جمال دختر قیصر موجب می‌شود تا جمشید دریابد که وی همان دختری است که در خواب دیده است و از این رو سبب افزونی عشق جمشید می‌گردد. نیز اوست که به عنوان یک راهنما و مشاور آگاه او را در تمام مسیر داستان همراهی می‌کند. نقش او نقشی مؤثر در شکل‌گیری حوادث داستانی است.

دختر پادشاه جنیان از شخصیت‌های غیرواقعی است که حضورش در داستان اگرچه بسیار کوتاه است اما از جهاتی قابل تأمل است: دل باختن او به جمشید، که بیانگر حسن

و جمال قهرمان اول داستان است؛ حضور شخصیتی خارق‌العاده و غیرواقعی، که حاکی از کشتش ذوق اهل زمانه به این‌گونه شخصیت‌های وهمی و رفتار عجیب و شگفت‌انگیز آنان است، و یاری گرفتن جمشید در وقتی که هیچ یآوری ندارد و غریب و تنها در جزیره‌ای افتاده است. روی هم رفته او را شخصیتی می‌بینیم دارای درک و آگاهی درست. وقتی می‌بیند که جمشید برآستی در بند عشق دختر قیصر گرفتار است در منصرف ساختن وی از این عشق کاری نمی‌کند و به خواهر خواندگی او خشنود می‌شود و خطرهایی را که پیش روی جمشید است در سفری که آغاز کرده، بدو گوشزد می‌کند و یاریش را از او دریغ نمی‌نماید. روی هم رفته به گونه شخصی متعادل و در عین حال خیرخواه و نیک‌اندیش در داستان ظاهر می‌شود.

نازپرورد از خدمتگزاران دختر پادشاه جنیان است که در خدمت مخدوم خود است و به دستور دختر پادشاه جنیان به یاری جمشید می‌شتابد و او را از ورطه‌ای که در آن گرفتار آمده، می‌رهاند.

اکوان دیو و سپاهیان او یکی از موانع دشواری است که بر سر راه جمشید قرار دارد. در ادبیات داستانی کهن دیوها کمابیش حضور دارند و همه‌جا به شکل دشمن سرسخت آدمیان ظاهر می‌شوند. شکل و شمایل مهیب دارند و از انسان‌ها تنومندتر و قوی‌ترند. غالباً برای نشان دادن قدرت و مهارت قهرمانان داستان‌ها آنان را در مقابل این دیوها قرار می‌دادند. در داستان جمشید و خورشید نیز حضور چنین شخصیتی تنها برای نشان دادن هنر و توانایی خاص جمشید نسبت به دیگران است.

حضور راهب پیر در داستان همچون درخشیدن برقی است که یکباره ظاهر می‌شود و پس ناپدید می‌گردد. همین اندازه که چند سخن حکمت‌آمیز به جمشید می‌گوید، می‌تواند او را برخوردار از نقشی مؤثر جلوه دهد. در عین حال حضورش به گونه‌ای نیست که اگر از پیکره داستان نادیده گرفته شود لطمه‌ای بدان رسد.

غلام خاص جمشید تنها در یک جاست که حضوری روشن دارد و آن وقتی است که جمشید به سرزمین روم می‌رسد و شب هنگام است. غلام که در تاریکی شب مخدوم خویش را نمی‌شناسد، وقتی او را به خانه می‌برد متوجه می‌شود که او جمشید است و یاران را با خبر می‌سازد و همه شادمانی می‌کنند. رفتار او رفتاری درخور یک غلام و خدمت‌گزار است که در برابر مخدوم خود از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند.